

منشا عشق در انسان چیست؛ ما عاشق شخص می‌شویم یا ویژگی‌های او؟

چرا عاشق می‌شویم؛ منشا عشق در انسان چیست؟

ادبیات جهان، پر از قصه‌های عاشقانه است؛ حکایت‌هایی از دلدادگی، انتظار و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر عاشق برای رسیدن به وصال معشوق. این داستان‌ها هم سرگرم‌کننده هستند و هم لذتی عمیق در دل دارند؛ چرا که انسان ذاتاً موجودی عاشق‌پیشه است و نیاز مبرمی به ابراز عشق و دریافت آن دارد. عشق نیروی قدرتمندی است که به آدمی احساس حیات می‌دهد و به زندگی عمق و معنا می‌بخشد. انسان بدون عشق و علاقه، همچون مرده‌ای متحرک است، که نه توان رویارویی با مشکلات را دارد و نه انگیزه‌ای برای زنده بودن.

با این همه، بسیاری از عشق‌ها و دلبستگی‌ها فقط تا زمانی شورانگیزند که به وصال منجر نشده باشند. گویی لذت عشق در هجران و دوری از معشوق است و زمانی که فاصله‌ها برداشته می‌شود، قلب عاشق نیز از تلاطم و هیجان بازمی‌ایستد. در مواردی نیز، عشق به کلی رنگ می‌بازد و جای خود را به نفرت و انزجار می‌دهد. این مسئله تنها محدود به عشق میان دو انسان نیست؛ بلکه در مورد عشق و علاقه انسان به هر چیز دیگری نیز صادق است.

اما چرا این‌گونه است؟ چه می‌شود که پس از مدتی از شخصی که برای به‌دست آوردنش زمین و زمان را به هم دوخته‌ایم، از کسب جایگاهی که سال‌ها آرزویش را داشته‌ایم، یا از شیئی که زحمت و هزینه زیادی برای داشتنش متقبل شده‌ایم، خسته و دل‌زده می‌شویم؟ چه می‌شود که حال دل ما تغییر می‌کند و دیگر مثل سابق از امور یا اشخاص مورد علاقه‌مان لذت نمی‌بریم؟

اصلاً منشأ عشق در انسان چیست؟ چه عاملی نیروی طلب و خواستن را در وجود ما بیدار می‌کند؟ آیا نام هر رابطهٔ احساسی و هرگونه وابستگی را می‌توان عشق گذاشت؟ عشق حقیقی چه خصوصیتی دارد و عدم دستیابی به آن چه عواقبی به دنبال دارد؟

منشأ عشق در انسان از دیدگاه بیولوژیکی

منشأ عشق در انسان چیست؟ چه اتفاقی در درون ما می‌افتد که به کسی یا چیزی علاقمند می‌شویم؟ دانشمندان علم بیولوژی، عشق و علاقه را نتیجهٔ ترشحات هورمونی می‌دانند. آن‌ها معتقدند که این احساس محصول تحریک هیپوتالاموس در مغز است. با تحریک هیپوتالاموس، هورمون دوپامین در بدن ترشح می‌شود و این هورمون به فرد احساس سرخوشی و لذت می‌دهد. از آن به بعد فرد دائماً هیجان‌زده است و در تمام اوقات به شخص یا چیزی که دوستش دارد، فکر می‌کند. ترشح دوپامین همان حالتی را در بدن ایجاد می‌کند که مواد اعتیادآوری نظیر کوکائین در بدن ایجاد می‌کنند. عاشق هر بار که به مطلوب و معشوق خود می‌اندیشد، میزان دوپامین خونسش بالا می‌رود و آن احساس سرخوشی اولیه مجدداً برایش تکرار می‌شود؛ به همین دلیل دوست دارد این افکار را بارها و بارها مرور کند.

این توصیفات اگرچه در جایگاه خود قابل قبولند، اما فقط واکنش‌های شیمیایی درون بدن را توضیح می‌دهند و اطلاعاتی در مورد علت آن کشش و جاذبهٔ اولیه در اختیار ما نمی‌گذارند. از سوی دیگر، دانشمندان علم بیولوژی منشأ عشق در انسان را مغز می‌دانند و فرآیند عاشق شدن را نیز یک فرآیند کاملاً جسمانی توصیف می‌کنند.

پیش‌تر و در مقالات قبلی به تفاوت انسان‌شناسی اسلامی و انسان‌شناسی غربی پرداختیم و گفتیم که دانشمندان علوم تجربی، تحت تأثیر فلسفه و انسان‌شناسی غربی، تمام تحولات درونی انسان را به جسم او نسبت می‌دهند و روح را نه یک بُعد غیرمادی، بلکه قسمتی از مغز می‌دانند. با این اوصاف، کاملاً طبیعی

است که این دانشمندان به مقولهٔ عشق نیز نگاهی صرفاً مادی و بدنی داشته باشند. علوم تجربی، روش‌های بسیار محدودی برای شناخت انسان هستند و تنها تحولات جسمی او را مورد بررسی قرار می‌دهند؛ درحالی‌که عشق یک مقولهٔ کاملاً معنوی است که با روح و قلب سروکار دارد و اگرهم واکنشی در بدن اتفاق می‌افتد، نتیجهٔ جوشش‌ها و تحولات روحی است.

اما به‌راستی کشش اولیهٔ ما به‌سمت معشوق حاصل چه چیزی است و منشا عشق در انسان چه عاملی است؟

عشق محصول چیست؟

عشق در درجهٔ اول، محصول و معلول نیاز است؛ منشا عشق در انسان، نیازی است که انسان به معشوق و مطلوب خود دارد. اگر نیازی نباشد، طلبی شکل نمی‌گیرد و کششی در وجود ما نسبت به مطلوب ایجاد نمی‌شود. به‌طور مثال، هیچ‌گاه به ذهن ما خطور نمی‌کند که در کلاس‌های سوادآموزی ثبت‌نام کنیم و علاقه‌ای هم به حضور در این کلاس‌ها نداریم. ما از سواد خواندن و نوشتن به‌قدر کافی برخورداریم و اگرهم به کسب دانش علاقه نشان می‌دهیم، می‌خواهیم چیزی بالاتر از آنچه که داریم، به‌دست بیاوریم.

انسان همیشه طالب چیزی است که ندارد. وقتی همان چیز را دارا شد، دل‌زدگی برایش ایجاد می‌شود. افلاطون می‌گوید: انسان هر معشوقی که دارد، ابتدا با یک جذبه و عشق و ولع فراوان به‌سوی او می‌رود؛ ولی همین‌که به وصال رسید، عشق در آن‌جا دفن می‌شود. وصال مدفن عشق است و آغاز دل‌زدگی، تنفر و فرار. این امر ظاهراً غیرمنطقی است که در طبیعت یک موجود، میل به چیزی وجود داشته باشد ولی وقتی به آن رسید، خواهان آن نباشد و آن را از خود طرد کند.^۱ پس چرا این‌طور است؟ علت را باید در کمال‌طلبی انسان جستجو کرد.

۱ انسان کامل، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، صفحه ۸۰

انسان موجودی است که نمی‌تواند عاشق محدود باشد. فطرت انسان به گونه‌ای طراحی شده که از نقص و کمبود بیزار است و همه‌چیز را در بالاترین حد کمال می‌خواهد. ما همواره به چیزها یا اشخاصی گرایش داریم که درجاتی از کمال را از خود نشان می‌دهند و اگر هم در مواردی به افراد آلوده و ناپاک گرایش پیدا می‌کنیم، به دلیل آلودگی‌هایشان نیست؛ بلکه به دلیل کمالاتی است که از خود بروز می‌دهند. این کمالات می‌تواند چهره یا اندام زیبا، قدرت، ثروت و موقعیت اجتماعی، یا کمالات اخلاقی مثل سخاوت، مهربانی و شجاعت باشد؛ پس به‌طور کلی، میل و طلب ما نسبت به هر چیز، ناشی از کمال آن چیز و احساس نیازی است که ما نسبت به آن کمال داریم.

در کنار همه این‌ها، ما به خودِ عشق ورزیدن هم نیاز داریم؛ یعنی علاوه بر اینکه نیاز داریم دوست داشته شویم، نیاز داریم که «دوست بداریم». در ابتدای مقاله گفتیم که انسان ذاتاً موجودی عاشق‌پیشه است و نمی‌تواند عشق نوزد. نیاز ما به عشق، مثل نیاز به اکسیژن است. اگر کسی نباشد که احساسات‌مان را برایش خرج کنیم، اگر کسی نباشد که قربان صدقه‌اش برویم و برایش فداکاری کنیم، از نظر روحی سرخورده و بیمار می‌شویم. این احساس به‌قدری قدرتمند است که گاه افراد را به سمت عشق ورزیدن افراطی به حیوانات و حتی اشیاء می‌کشاند. این‌گونه رفتارها، به‌ویژه در جوامع غربی که در آن‌ها فقر معنویت شدیدتر است، به‌وفور یافت می‌شود.

فقط یک عشق در جهان وجود دارد!

پس در این‌که انسان موجودی عاشق است، شکی نیست. هیچ انسانی در جهان وجود ندارد که عاشق نباشد و انرژی و وقت خودش را صرف وصال چیزی یا کسی نکند؛ فقط نوع دلبستگی‌های افراد فرق می‌کند. بعضی‌ها عاشق کمالات جمادی هستند. وقتی به اتومبیل لوکس و وسایل تجملاتی و جواهرات قیمتی و امثال این‌ها فکر می‌کنند، قلب‌شان به تپش می‌افتد و مثل هر عاشق دیگری، حاضرند در راه وصال این

معشوق‌ها فداکاری کنند. بعضی‌ها عاشق کمالات گیاهی هستند. ساعت‌های طولانی وقت خود را جلوی آینه صرف آرایش و پیرایش، یا پای اجاق‌گاز صرف طبخ انواع غذاهای خوشمزه می‌کنند. بعضی دیگر دل در گرو کمالات حیوانی دارند. کل شبانه‌روز فکرشان درگیر تصاحب فلان پست مدیریتی یا فلان جایگاه اجتماعی است؛ یا در فکر وصال فلان دختر یا پسر هستند که به تازگی با او آشنا شده‌اند و گمان می‌کنند اگر به او نرسند، دنیا به آخر می‌رسد! گروه آخر هم کسانی هستند که دنبال کمالات نورانی‌تر و مقدس‌تر، یعنی کمالات علمی و عقلی می‌روند.

گرایش انسان به همه این‌ها، ناشی از «نیاز» است. در همه این موارد درجاتی از کمال وجود دارد و ما به تمام این کمالات نیاز داریم. به همین دلیل مثل براده‌های آهن به‌سوی آن‌ها کشیده می‌شویم. اما عجیب است که دل ما با داشتن هیچ‌کدام از آن‌ها آرام نمی‌شود! یعنی با این‌که تمام این مراتب کمال هستند، با این‌که دوست داشتنی هستند و با این‌که ما به همه آن‌ها نیاز داریم، اما هیچ‌کدام قلب ما را پر نمی‌کنند. چرا؟ چون محدودند و انسان از «محدودیت» بیزار است.

ما طالب بی‌نهایتیم و اگر نسبت به این کمالات علاقه نشان می‌دهیم، به‌خاطر خودشان نیست؛ به‌خاطر این است که ما را یاد معشوق حقیقی‌مان می‌اندازند. زن، مرد، قدرت، ثروت، زیبایی، علم و هر آن‌چه در جهان آفرینش وجود دارد، همگی بازتاب‌دهنده بخش کوچکی از کمالات خداوند هستند؛ اما از آن‌جا که روح ما از روح خدا آفریده شده و خمیرمایه وجود ما را عشق به خدا تشکیل می‌دهد، هر جا که نشانی از محبوب خود می‌بینیم، دنبالش راه می‌افتیم؛ درواقع ما خیال می‌کنیم که عاشق فلان خانم یا فلان آقا شده‌ایم. اما واقعیت این است که ما عاشق «او» نشده‌ایم، عاشق «کمالات او» شده‌ایم! او که از خودش چیزی ندارد. نه او، بلکه هیچ موجود دیگری در جهان از خودش چیزی ندارد. هرکس هرچه دارد، از خداست و هر موجودی جلوه‌ای از کمالات خداست. فقط یک «هستی» در جهان وجود دارد آن‌هم خداست؛ بقیه، موجودیت‌شان را از خدا گرفته‌اند و هیچ‌کس ذات مستقل ندارد؛ لذا اگر بخواهیم همه آن‌چه گفتیم را در

یک جمله بگنجانیم، باید بگوییم: «منشا عشق در انسان، خود خداست!» حتی کسی که منکر خداست، در ذات خود عاشق خداست. چون عاشق بی‌نهایت است و بی‌نهایت یک مصداق بیشتر ندارد.

پیامبران نیامده‌اند عشق به خدا و عبادت خدا را به انسان یاد بدهند. چون این فطری هر انسانی است. پیامبران فقط آمده‌اند که راه‌های کج و راست را نشان بدهند. آمده‌اند بگویند ای انسان! تو عاشق کمال مطلق هستی. خیال می‌کنی پول و زن و مقام برای تو کمال مطلق است؛ ولی اشتباه می‌کنی. پیامبران آمده‌اند انسان را از اشتباه بیرون بیاورند.^۲

مکاتب آسمانی و به‌ویژه اسلام، بر هر محبتی غیر از محبت خدا خط بطلان کشیده‌اند؛ نه به این معنا که محبت خدا را اجباری کرده‌اند. محبت اجباربردار نیست؛ بلکه به این معنا که به انسان اعلام کرده‌اند، ساختار وجودی تو به گونه‌ای آفریده شده که نمی‌توانی کسی غیر از خدا را دوست بداری. هیچ‌کس قلب تو را به‌طور کامل پر نمی‌کند. دنبال محبت‌های محدود نرو. خودت را کوچک نکن. همه‌چیز را دوست بدار، چون همه‌چیز برای تو آفریده شده؛ اما اسیر هیچ‌چیز نشو. تو فقط برای وصال خدا آفریده شده‌ای و هیچ محبتی به جز محبت او، تو را سیراب نمی‌کند.

^۲ انسان کامل، مرتضی مطهری، به نقل از محی الدین ابن عربی، انتشارات صدرا، صفحه ۸۱